

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

«شیرزادی» علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز

گفتگو با علی اصغر شیرزادی، نویسنده

ملاقات شهودی آقای نویسنده

با شخصیت‌های داستان

♦ در فرهنگ داستان نویسان آمده است؛

«**شیرزادی**، علی اصغر؛ متولد ۱۳۳۳ در شیراز، پس از اخذ دیپلم متوسطه به کار در مطبوعات، از جمله روزنامه اطلاعات، ماهنامه ادبستان و… پرداخت. به چز مجموعه داستان غریبه و اقاها (۱۳۶۶)، رمان طبل آتش (۱۳۷۰) را نوشت که توصیفی است از درگیرهای عاطفی-سیاسی نسلی که جوانی اش را با یاس سالهای پس از کودتا گذراند، از ماجراهای چریکی-روشنفکری غریه و اقاها ۵۰ گذر کرد و پا به دوران انقلاب نهاد.»
اما شیرزادی پس از این تاریخ رمان بحث برانگیز هلال پنهان را نوشت که جای آن در آن بخش از ادبیات که به ادبیات جنگ معروف است خالی بود. وی در عین حال سردبیری مجله دوران را برعهده داشت که این مجله جدا از مجله بودن یا توفقی بود برای دور هم جمع شدن نویسندگان بویژه نویسندگان عصر جدید. آثار علی اصغر شیرزادی تاکنون چندین بار جوایز مختلفی را از آن نویسنده کرده اند که از آن جمله است؛ جایزه ۲۰ سال ادبیات داستانی پس از انقلاب.

قرار بود با علی اصغر شیرزادی در باره «هلال پنهان» که چاپ دومش روانه بازار شده، صحبت کنیم؛ اما وقتی روبه رویش نشستیم، بحث به خیلی جاها کشیده شد. از پیچیده‌نویسی و ادبیات ویلاگ گرفته تا نویسندگان جوان و داستان‌های آنها؛ البته از هلال پنهان هم پرسیدیم و داستان‌نویسی جنگ، اما… خودتان بخوانید:

♦ گفتگو: محمدرضا رستمی، یوسف علیخانی

♦ گفتگو: محمدرضا رستمی، یوسف علیخانی

آقای شیرزادی، رمان هلال پنهان نوشته شما با ۱۱۱ صفحه ـ که حجم کمی است ـ در مقایسه با رمانهای دیگر، کاری کرد که بسیاری از آثار، داستان‌ها و رمانهای جنگ، پیش از شما توانسته بودند، بکنند. برای من اول از همه این پرسش مطرح می‌شود که خود شما چقدر جنگ را تجربه کرده‌اید؟

به نظر تمام مردم ما، یعنی کسانی که در سن و سالی بودند که می‌توانستند خاطره‌ای از جنگ‌گه دارند، از ۳۱ شهریور ۵۹، که ارتش بعثی رژیم بغداد به این سرزمین یورش آورد. تا پایان جنگ، به طور مستقیم یا غیرمستقیم با این جنگ درگیر بودند و تجربه‌هایی از آن دارند. حتی کسانی که در شهرهایی بودند که به دلیل دور بودن مورد تهاجم هوایی قرار نگرفتند، باز به نظر من به گونه‌ای از این جنگ متأثر بودند و نقش خود را ادا کردند؛ اما پرسش شما…

ببینید، لکه‌های خون و تکه‌های پوست و گیسو بر دامنه پرده تور جسد… این رایباد شما دیده باشید تا بتوانید به این خوبی در هلال پنهان تصویر کنید.

بله. نظیر این صحنه را در تهران هم می‌شد دید. وقتی حدود ۳ ماه، لطف آقای صدام با موشکهای اسکاد-بی، شامل طرف این مردم شد، نظیر این صحنه‌ها را می‌شد در مناطق مسکونی دید. کسی برای من گفت که دیدم قسمتی از بدن و پوست و صورت یک دختر ده، دوازده ساله چسبیده بود به دیوار؛ اما درباره این نکته‌ای که شما اشاره می‌کنسید، موضوع‌بزرگی را بگویم که من به عنوان خبرنگار، جنگ را تجربه کردم. هیچ اجباری نبود و خودم خواستم به منطقه بروم. در موقعیت‌های مختلف و متفاوت هم به سهم

♦

کالوینو می‌گوید: نویسنده‌ای که از پیش نمی‌داند چه خواهد کرد و شهودی می‌نویسد نویسنده‌ای سرگردان است. شیرزادی می‌گوید: سرگردانی نویسنده موضوع بدی نیست و بخشی از هر رمان درخشان، چنین نوشته می‌شود

اندک و تروان مقدم حضور داشتم. ولی خواننده کتاب شما احساس می‌کند کاملاً جنگ را تجربه کرده‌اید.

ببیند من سالها پیش تجربه حرفه‌ای، نظامی داشتم که گمان می‌کنم این پشتوانه کمکی بوده برای نزدیک شدن به دریافت نسبتاً درست از شخصیت چند افسر که در این رمان شخصیت‌های محوری هستند.

این تجربه که می‌گوید، پیش از انقلاب بوده یا…

من خیلی سالها پیش زمانی دراز در محیط نظامی بودم و این موضوع هم به سالها پیش از انقلاب برمی‌گردد. باور من بر این است که داستان نویس هیچ‌وقت از پیش تصمیم

نمی‌گیرد که چه می‌خواهد بنویسد.

او به مثابه یک هنرمند خلاق شش‌دانگ، از

پیش تصمیم نمی‌گیرد که مثلاً یک رمان در حجم فلان بنویسد، یا یک طرح مشخص و شخصیت‌های حساب شده اصلی و فرعی داشته باشد. غالباً حتی درباره رمان گمان می‌کنم نقطه عزیمت آفرینش‌گری با یک انگیزش مبهم، یک نغمه، یک شعله شروع می‌شود و کار در یک کیفیت پیچیده و رمز آمیزش پیش می‌رود. گاهی هم بدون اراده نویسنده به پایان می‌رسد.

نغمه شروع هلال پنهان چه شعله‌ای بود؟

من اگر بخوام وارد جزئیات آن بشوم، بحث مفصلی را می‌طلبم. همین قدر می‌توانم بگویم که به گونه‌ای غیرمستقیم و تا حدی پیچیده برمی‌گردد به تجربه من. تجربه من در باره انسان، درباره سرزمین و اتفاق عظیمی به نام جنگ که به مثابه یک بلا بود که گویی نازل شد و متأسفانه خیلی هم طول کشید تا به نقطه اختماش برسد. به لحاظ روان‌شناسی خلایق، نمی‌شود آن نقطه عزیمت را جستجو کرد، کما این که معتمد اگر بخواهیم از پیش اندیشیده وارد کار بشویم و داستان بنویسیم و بخوایم با طرح و اندیشه تعیین شده کار بکنیم، نمی‌دانم چه اتفاقی می‌افتد؛ ولی غالباً به‌نظرم در چنین کاری از افسون و جادویی که بی اثر و متفاوت و خواننده را بارها و بارها به خوالدنش ترغیب می‌کند، خبری نخواهد بود. این نکته‌ای که شما می‌گویید یک نغمه یا یک انگیزش باعث می‌شود بنویسد، به

نظرم شاید در داستان کوتاه اجرا باشد؛ اما در رمان، چنین به نظر نمی‌رسد. به هر حال همه ما دسته‌کم خواننده‌ایم که رمان، مجموعه‌ای از تجربه‌هاست و دلیل گسترده‌گی اش به معماری از پیش آماده

نیاز دارد. شاید بشود گفت شخصیت‌های فرعی ممکن است میانه کار اضافه شوند؛ اما به نظر غیرممکن می‌رسد که شما بدون یک شخصیت اصلی و یک واقعه اصلی کار را شروع کنید و اثر قابل ملاحظه‌ای خلق شود.

بله، تردیدی نیست؛ ولی در جریان خلق یک رمان لحظه‌هایی پیش می‌آید. من از تجربه خودم حرف می‌زنم. که قابل تأمل است. من حتی زمان نوشتن رمان هم، اهل نمودار کشیدن نیستم و این که پلات و طرح دقیقی را ترسیم بکنم، چیزی در ذهنم شروع به شکل و جان گرفتن می‌کند. گویا بخشهای عظیمی از آن در مرز خودآگاه و ناخودآگاه شروع می‌کند به برجسته شدن و جان گرفتن و گویا این بخشها در ذهنم نوشته می‌شود تا

در فرصت مناسب روی کاغذ بیاید.

به هر حال این یعنی همان معماری پیش از نوشتن…

در رمان هلال پنهان، شخصیتی دارم به نام ستوان بهمن شریف نامداریان. من صادقانه می‌گویم که بخشی از این کار را نوشته بودم و پیش می‌رفتم، ولی هرگز فکر نمی‌کردم چنین شخصیتی توی رمانم بیاید و نمی‌دانم اصلاً از کجا آمد از توی باران آمده؟ از توی ایرها آمده؟ خودش را وارد رمان کرد. این کیفیت است که در کارهای من صورت می‌گیرد ولی معتمد و به تجربه هم دیدم که اگر به تقسیم‌بندی قائل بشویم، شاید بشود نویسنده‌ها را در هر جای جهان به ۲ دسته تقسیم کرد: نویسنده‌هایی که از پیش می‌دانند چه خواهند کرد و نویسنده‌هایی که نمی‌دانند. به تعبیر ایتالو کالوینو، نویسنده‌ای که نمی‌داند و تا حدی شهودی می‌نویسد، نویسنده‌ای سرگردان است. به اعتقاد من، این موضوع به هیچ وجه بار منفی ندارد و قائلم به این که کیفیت خلق و آفرینش داستان کوتاه و بخشهای عظیمی از هر رمان درخشان و خوبی نظیر کیفیت خلق شعر است و این دو هم خیلی نزدیک هستند.

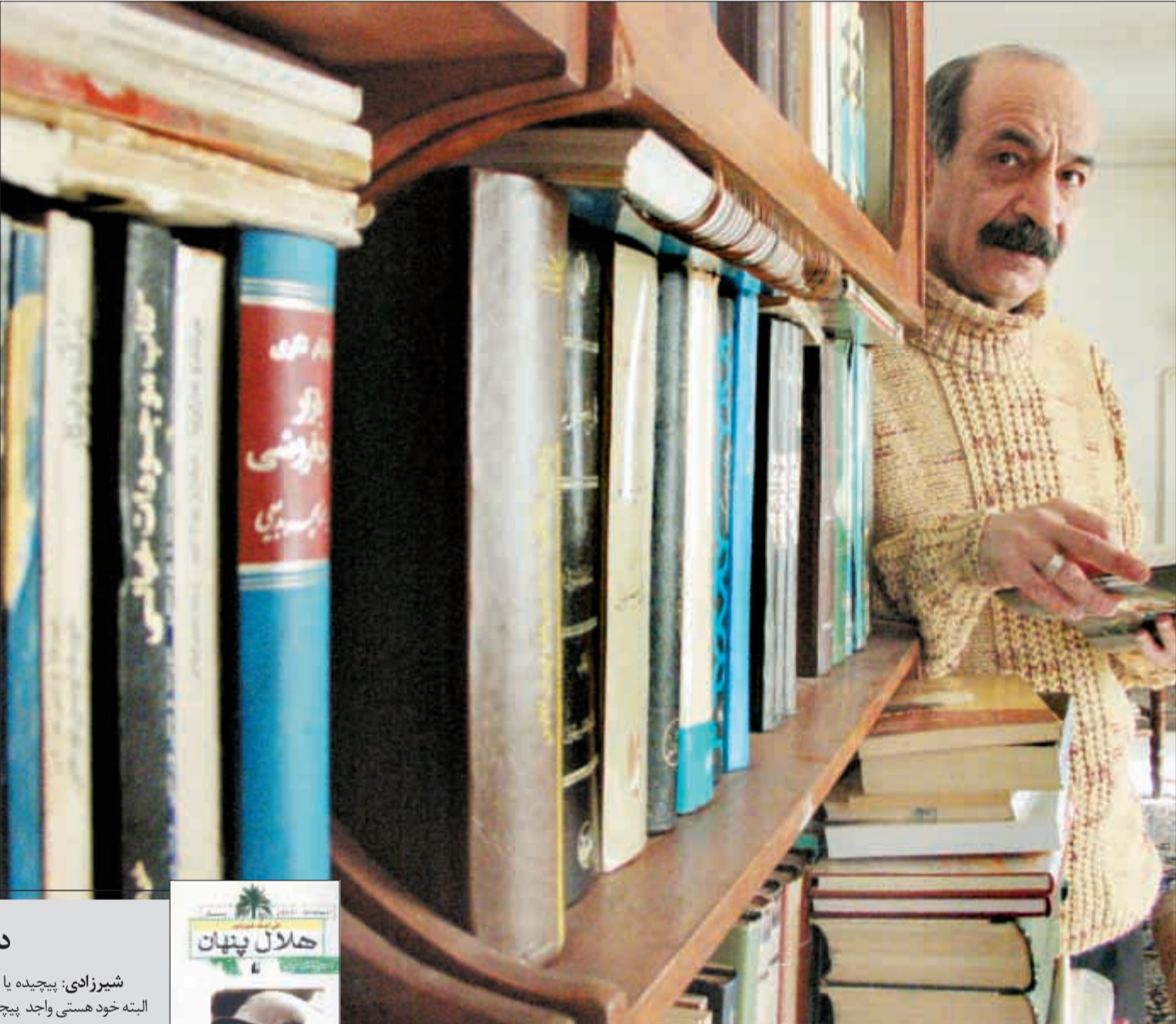
در مورد هلال پنهان اما…

در مورد این کار هم این طور بود. من قبلاً هم با صداقت این موضوع را گفته‌ام و هیچ ابایی ندارم که بگویم نویسنده‌ای سرگردان هستم و از پیش به دنبال شکار مضمون و موضوع نمی‌روم؛ اما این را قبول دارم که مضمون‌های عمده‌ای ـ نه موضوعات ـ . سراسر عمر یک نویسنده را تحت‌الشعاع قرار می‌دهند و در بر می‌گیرند. فکر می‌کنم در هلال پنهان مضمون عمده، مقوله عشق است و مرگ که گویی در دوری یک سکه هستند و معنای درونی داستان همان تقابل انسان تنها، انسان و دیگر و بی‌پناه‌با مرگ و رورود شدن با آن است. گمان می‌کنم پاسخگوی به یک مضمون عمده نشو و نما پیدا کند و مسلط شود.

قبول که مضمون حرف اول را می‌زند، ولی تجربه شیرزادی از جنگ هم خیلی سهیم است و به نظر من اگر این تجربه‌ها نبود، هلال پنهان هم می‌شد مثل خیلی از کارهایی که حتی خواننده هم نمی‌شوند، چه برسد به ماندگاری‌شان.

بله. اشاره بسیار خوبی کردید. من نگاه می‌کنم به داستان کوتاه و رمان‌هایی که پیشتر به اصطلاح نسل جوانتر یا کسانی که متعلق به نسل سوم داستان‌نویسی هستند، طی این ده پانزده سال گذشته نوشته‌اند، بوضوح و روشنی می‌بینم کسانی کارهای درخشان دارند که مستقیماً و بلاواسطه تجربه جنگ دارند؛ یعنی در دل آورده‌ام به نوعی جنگ را با پوست و گوشت و تمام وجودشان لمس کرده‌اند. البته منکر این نمی‌شوم کسی بتواند مقوله‌ای یا موقعیتی را

۶



بنویسد که به هیچ وجه تجربه‌ای از آن ندارد. این موضوع به یک تخیل بسیار نیرومند نیازمند است. همه شما می‌دانید یک نویسنده امریکایی قرن نوزدهمی یا اوایل قرن بیستم به اسم استیفن کراین، رمانی درباره جنگ دارد به نام «شان سرخ دلبری».

کراین اصلاً جنگ را تجربه نکرده بود، حتی گلوله‌ای نمکی هم از کنار گوش نگذشته بود؛ اما او با تخیلی بسیار نیرومند صحنه‌هایی را در این رمان ساخته و مجسم کرده و روی کاغذ آورده که حتی بهتر است از کار کسانی چون اریش ماریارمارک در «در غرب خیری نیست» (به عنوان کسی که مستقیماً با کسوت سربازی در جنگ جهانی بوده) صحنه‌های رمان استیفن کراین بسیار ماندگارتر و جاندارتر است.

♦

♦

♦

♦

♦

♦

♦

♦

♦

♦

♦

♦

♦

♦

♦

♦

♦

♦

♦

♦

♦

♦

♦

♦

♦

♦

♦

♦

♦

♦

♦

♦

♦

♦

♦

♦

♦

♦

♦

بد هم نباشد که نویسنده یک فاصله زمانی مناسب از واقعه بگیرد تا بدون التهاب و با خونسردی خلاق وارد این مقوله بشود تا بتواند حق مطلب را بدون پیش داوری و بدون صدور حکمهای قطعی و برگشت‌ناپذیر بنویسد.

برخی هم از آن طرف می‌گویند که سرودن، نوشتن و خلق آثاری درباره جنگ تنها در همان برهه وقوع جنگ می‌توانست واقع بشود و الا آن دیگر حرف زدن در این باره بی‌معناست.

به نظر من این گفته هم نوعی پیش داوری و صدور فرمان است و نشان از محدودیت ذهن گوینده‌اش دارد.

و برخی هم البته معتقدند که نوشتن از جنگ باید در دوره‌های پس از جنگ صورت بگیرد.

بله. با این مواقم و باید روی این نکته بیشتر

تامل کرد.

آیا اصلاً به نظر شما تقسیم ادبیات به ادبیات جنگ و ادبیات کارگری و ادبیات روشنفکری و… کار درستی است؟ در نگاه به ادبیات جهان می‌بینم که نویسندگان بزرگی چون همینگوی، یوت، فونتنس، ونه‌گات، کالوینو و خیلی‌های دیگر درباره جنگ نوشته‌اند و هرگز هم برچسب ادبیات جنگ به داستان‌های آنها زده نشده است. جنگ هم موضوعی مثل تمام موضوعات اجتماعی دیگر.

این تقسیم‌بندی‌ها بیشتر بیرون از ادبیات صورت می‌گیرد. تقسیم‌بندی سیاسی، اجتماعی، جامعه شناختی می‌کنند و به گمان من از دیدگاه ادبیات جلو نمی‌آیند. اشاره درستی کردید؛ این تقسیم‌بندی‌ها اعتباری است؛ یعنی امکان دارد در یک دوره کوتاه، چنین تقسیم‌بندی‌هایی مطرح بشود و بر سر زبانها بیفتد، ولی همیشه نیست. به نظر شما می‌توانیم رمان بزرگ جنگ و صلح تولستوی را متعلق به ادبیات جنگ بدانیم؟ چنین چیزی نیست؛ چرا که در درجه اول یک اثر ادبی درخشانی در میان آثار نویسنده بزرگی مثل تولستوی هست. دیگر این که یک اثر سترگ درباره بخش عظیمی از حیات ملی یک ملت

بزرگ در یک مقطع تاریخی است. در میان این اثرها شاهد روان‌شناسی مناسبت‌های انسانی، بحران‌ها، تضادها، تعارض‌ها و کیفیت‌های متنوع تعارض‌های آدمی هستیم. حالا وقتی ناچاریم به تمام وجوه مورد نظر توجه کنیم، نمی‌توانیم تقسیم‌بندی قبلی را معتبر بشناسیم. به نظر من، چنین کاری درست نیست. گمان می‌کنم حتی اطلاق تاریخی هم بر بعضی رمانها معنایی ندارد. ممکن است کسی یک سلسله وقایع تاریخی را در شکل شبیه داستان بنویسد، ولی درواقع او نه تاریخ نوشته نه رمان. اطلاق کلمه رمان تاریخی به این اثر اشتباه است، یا رمان خانوادگی، رمان اجتماعی و…

♦ مهم ادبیات است، نه چیز دیگر.

♦

♦

♦

♦

♦

♦

♦

♦

♦

♦

♦

♦

♦